

سبک مصرف

از سبزی شویان در سینک ظرفشویی تا قالی شویان در حیاط و پشت‌بام

بحران سال‌های بی‌آبی و توجیهات آبی‌ما

خام همسایه‌ها شیلنگ آب را تا آخر باز کرده و با فشار زیاد جلوی در خانه و پارکینگ‌شان را می‌شوید. آن یکی به اسم تمیز بودن هر روز تمام حیاط را زیر شلاق شیلنگ می‌برد و از فشار آب به جای جارو استفاده می‌کند. آن یکی روی تمیزی ماشین حساس است دائم شیلنگ به دست تمام ماشین را آب می‌گیرد و بعد هم یک ساعت شیلنگ را نوی جوی می‌گیرد تا کف‌ها را محو کند. آن یکی هکتار هکتار زمین زبان بسته را جالبیز هندوانه کرده و هر چه آب به شکم زمین‌هایش می‌بندد باز هم کافی نیست. دیگری آنقدر شیر حمام را باز می‌گذارد تا پس از هدر رفتن دهها لیتر آب شرب، تازه به دمای دلخواهش برسد. آن یکی هم که مدام از بالکن خانه‌شان یک فرش یا پتو آویزان است که معلوم نیست با چند تانکر آب آن را در حیاط و پشت‌بام شسته است. اینها تنها بخشی از هدر رفت آب به صورت روزانه است. حالا آب‌های زیرزمینی که در قالب حفر چاه مصرف می‌شود بماند. آبی که هر روز برای آبیاری درختان سطح شهر استفاده می‌شود بماند.

بحران سال‌های بی‌آبی

متأسفانه فرهنگ صرفه‌جویی هنوز در کشور ما به خوبی رشد نکرده است و مردم همه چیز را با سطح مالی می‌سنجند. اگر به عنوان یک شهروند به مصرف بی‌رویه آب یک همشهری معترض شوید، حتماً با لحن تند یا جمله «پولش رو خودم میدم» مواجه می‌شوید. در حالی که این آب یک سرمایه ملی است و ایران در حال سیری کردن سال‌های بی‌آبی است. بحرانی که نه تنها کشور ما بلکه تمام جهان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و دومین بحران بزرگ دنیا از نظر صندوق جهانی طبیعت است. کمبودی که می‌تواند به صورت تغییرات اقلیمی و جوی در کره زمین نمود و مشکلات اقتصادی زیادی را به

جوامع تحمیل کند.

سیاست‌های مدیریت آب

کشورهای مختلف با قوانینی که وضع می‌کنند و سیاست‌هایی که برای کنترل و مدیریت منابع آب خود در نظر می‌گیرند، به موقع این بحران را درک کرده و درصدد حفظ منابع آبی خود برآمده‌اند. یکی از کشورهای پیشنهاد در هدفمند کردن مصرف آب، کشور استرالیا است که طرح ملی آب را ارائه کرد و موجب کنترل منابع آب و در پی آن رونق اقتصاد و صادرات کشور شد. طرح استفاده از مخزن در مدارس برای جمع آوری آب باران و ممنوعیت کشت برنج از جمله قوانین مؤثر در حوزه آب استرالیا به شمار می‌رود. آمریکا هم

آب مصرفی بیش از ۳۰ میلیون نفر را از طریق منابع آب زیرزمینی تأمین می‌کند و به همین دلیل قوانین سخت و سستی برای برداشت‌های غیر مجاز آب زیرزمینی وضع شده است. کشورهای دیگر در حالی منابع آب را مدیریت می‌کنند که در جامعه ما، هنوز باید از طریق زیرنویس برنامه‌های تلویزیون از مردم خواست مراقب قطره‌های جان‌بخش آب باشند. هنوز عده‌ای در توجیه مصرف بی‌رویه می‌گویند امسال بارندگی خوب بوده و ما کمبود آب نداریم و هر وقت حرف از صرفه‌جویی به میان بیاید مثلاً می‌گویند الان که تابستان نیست، پس چرا ما مشکل آب داریم.

هنوز عده‌ای در توجیه مصرف بی‌رویه آب می‌گویند امسال بارندگی خوب بوده و ما کمبود آب نداریم. و هر وقت حرف از صرفه‌جویی به میان می‌آید مثلاً می‌گویند الان که تابستان نیست، پس چرا ما مشکل آب داریم. لابد مسئولان آب را صادر می‌کنند یا... حرف‌ها و شایعاتی که به این بحران دامن می‌زند.

حرکت جمعی برای اصلاح الگوی مصرف آب

به نظر می‌رسد برای حل این بحران نیاز به یک عزم ملی است. دولت و مردم کنار هم می‌توانند منابع محدود آب را برای زندگی و اقتصاد بهتر مدیریت کنند. نه مسئولیت‌پذیری و مصرف درست مردم کافی است و نه شعارها و برنامه‌های مدیریتی که فقط روی کاغذ اجرایی می‌شود. آب، یک جماعت پای کار می‌خواهد که با علی‌بگویند و طرح حمایت و مراقبت از آب را جدی اجرا کنند. برای این طرح مهم نیاز به تبلیغات گسترده و آموزش وسیع در سطح مدارس است. تولیدکننده‌ها باید سمت محصولاتی بروند که دارای کمترین هدررفت باشد و کشاورزان با حمایت وزارت مربوطه، به کاشت محصولات کم آب و مقاوم به بی‌آبی روی آورند. باید قوانین منع حفر چاه‌های شخصی و برداشت غیر مجاز از حفره‌های زیرزمینی با جدیت اجرا شود. طرح‌های تشویقی برای مصرف‌کنندگان در نظر گرفته و در مقابل برای افراد خاطی تنبیه بازدارنده اتخاذ شود.

شیوه‌های مبتکرانه و تشویقی

یکی از مصرف‌های روزانه خانوار ایرانی، شست‌وشوی سبزی و میوه‌جات در سینک ظرفشویی است که اگر در تعداد همه خانواده‌ها ضرب شود، رقم قابل توجهی است. سازنده خانه‌ها می‌توانند پس از این از طرح‌های ابتکاری استفاده و آب شست‌وشو و آبکشی با آب شرب را به مخزنی جدا از فاضلاب هدایت کنند. شهرداری و سازمان زیباسازی هر روز مقادیر زیادی آب را صرف تمیزی ترده و سطوح شهر و آبیاری فضای سبز می‌کنند. هر چند از آب چاه بوده و از شرب استفاده نمی‌شود، ولی می‌توان با طرح‌های تشویقی جذاب مردم را به مشارکت در این حوزه سوق داد. اگر مردم بدانند در قبال صرفه‌جویی و حس مسئولیت‌پذیری شان تشویق یا از خدمات ویژه‌ای برخوردار می‌شوند، آن وقت شاید اتفاق بهتری بیفتد و جلوی هدررفت آب گرفته شود. به عنوان مثال پیشنهاد می‌شود تانکرهایی را در مناطق تعبیه کرد که مردم آب‌های تمیز خود را تحویل شهرداری دهند و در ازای آن کارت نان، خدمات شهروندی و غیره دریافت کنند. به این ترتیب هم از هدر رفتن آب شرب در فاضلاب شهری جلوگیری می‌شود و هم آب جمع‌آوری شده برای مصارف آبیاری و زیباسازی شهری استفاده می‌گردد. چیزی شبیه طرح موفق بازیافت زباله که مردم با تفکیک زباله و تحویل در مکان‌های مشخص شده، هدایایی دریافت می‌کردند و کم‌کم مقوله تفکیک، فرهنگ‌سازی شد و برای خانوارها جا افتاد. برای آب هم زمان لازم است تا شهروندان به این پوشش بی‌بوندند. باید به جدیت بحران آب بپردازند تا به صورت داوطلبانه قدمی بردارند. باید بدانند که دود مصرف بی‌رویه آب بیش از همه در چشم خودشان می‌رود و همگان مقابل میراثی که برای آیندگان می‌گذارند، مسئولند. باید فرهنگ امر به معروف و ناهی نهی را پر رنگ شود و مردم نسبت به هدر رفت آب در هر نقطه‌ای واکنش اعتراضی نشان دهند. اگر همه با هم پشت این حق طبیعی باشند، شاید بتوان این میراث گرانبه‌ا را برای نسل بعد به یادگار گذاشت.



اگر به عنوان یک شهروند به مصرف بی‌رویه آب یک همشهری معترض شوید، حتماً با لحن تند یا جمله «پولش رو خودم میدم» مواجه می‌شوید.



سبک آموزش

مراقب کپی پیست‌های فرزندتان باشید

گوگل عزیز!

یک تحقیق بده ببرم مدرسه

حسین گل محمدی

در روزگاران دور وقتی پرسشی ذهن یک اهل دانش و پژوهش را مشغول می‌کرد، از خواب و خوراک می‌افتاد و تا زمانی که پاسخ آن را پیدا نمی‌کرد آرام نمی‌گرفت. یافتن پاسخ نیز مستلزم تحمل رنج و مشقتی بسیار بود و تنها در سایه جست‌وجو در منابع، تحقیق و تفحص در کتاب‌ها و کتابخانه‌های متعدد محقق می‌شد. تا همین چند سال پیش نیز انجام یک کار نوشتاری یا تحقیقی قابل اتکا، مستلزم فیش‌برداری‌های دقیق و فراوان از منابع مکتوب و نیازمند صرف صدها ساعت زمان بود. اما امروز برای یافتن پاسخ بسیاری از سؤالات خود پشت رایانه می‌نشینید و با یک جست‌وجوی ساده، به انبوهی از اطلاعات دست پیدا می‌کنید که البته شاید در صحت و سقم و عمق تمامی آن تردید وجود داشته باشد. البته چنین امکان آسان‌کننده‌ای هم خوب است، هم بد! شاید بپرسید چرا باید؟ بدی موضوع به ماجرای بی‌م‌گردد که حکایت از کم‌رنگ شدن فرهنگ دیرینه تحقیق و پژوهش در نظام آموزشی ما دارد. ماجرا از این قرار است...



وقتی دخترم تحقیق درسی تایپ شده و شسته رفته خود را به دستم داد تا در باره‌اش نظر بدهم، از قلم شبیو و روان، حجم قابل توجه تحقیق، بار علمی و عمیق مطالب و طبقه‌بندی و انسجام آن شگفت زده شدم. اولین پرسشی که به ذهنم رسید این بود که یک دانش‌آموز دبیرستانی چطور می‌تواند با صرف چند ساعت وقت چنین مقاله جامعی را درباره موضوعی خاص تهیه و تایپ کند و دومین پرسش مربوط به چرایی فقدان ذکر هر گونه منبع در انتهای مقاله بود. پاسخ دخترم بسبب این بود که او، «بابا! مطالب رو از اینترنت سرچ کردم.» شنیدن این پاسخ در وهله نخست شاید جلوی یک مناقشه پدر و فرزندی را گرفت، اما آغازی شد برای یک گفت‌وگوی چالشی و انتقادی میان من و او. - دخترم چرا منابع تحقیق رو ذکر نکردی؟ - توی کلاسمون همه همین کارو می‌کنن. حتی شاگردای زرنگ و ممتاز کلاس هم منابع تحقیق رو نمی‌نویسن. - خب معلماتون نمیگن مطالبو از کجا آوردین.

موضوع تحقیق و پژوهش و تأکید بر تربیت دانش‌آموز جست‌وجوگر تا حدی لوث شده است که گوگل بار آنان را به دوش می‌کشد و دانش‌آموزان با اتکا به کپی پیست‌های اینترنتی، از تحقیق و پژوهش صحیح بهر احتی‌شانه‌خالی می‌کنند!

یک روز معمولی

مثل یک کابوس

مرضیه بامبری

هواسرد بود. مثل همه روزهای دیگر که آدم دلش نمی‌خواهد از زیر پتوی گرم بیرون بیاید. مدام ساعت زنگ می‌خورد و من آن را خاموش می‌کردم. دلم می‌خواست نصف حقوقم را بدهم ولی نگذارند یک ربع دیگر در رختخواب گرم و نرم بمانم. مامان آمد بالای سرم و وقتی موفق نشد با آرامش بیدارم کند، متوسل به زور شد و لیوان آب را روی صورت‌م ریخت. از جا پریدم. هاج و واج نگاهش کردم. چشمم که پر از آب بود به زحمت باز کردم و زل زدم توی ششم‌های مامان.

صبحانه مفصلی خوردم و راهی دانشگاه شدم. تازه ترم اول بودم و مثل کلاس اولی‌ها حسایی ذوق زده، نه غیبت می‌کردم و نه سر کلاس‌ها تأخیر داشتم. سال بالایی‌ها ما را در دست می‌انداختند و به ما جوجه دانشجو می‌گفتند. بیشتر از من، مامان و بابا ذوق داشتند. هر روز برای لقمه می‌گذاشتند و بابا گاهی با راننده شرکتشان می‌آمد دنبالم که برای پسرش کلاس بگذارد. امروز، روز خوبی در دانشگاه نداشتم. مثل تپ‌دارها هاج و واج به استاد خیره مانده و لام تا کام حرف نزده بودم. بعد هم با رفیقم سر یک جزوه ناقابل حرمف شد و حسایی از دستش کف‌ری شدم. خلاصه که روز گندی داشتم. بدتر از همه باران بی‌موقع بود که باریدن گرفت. فصل عاشقانه‌ای است، البته اگر با خودت چتر داشته باشی و نگران بگل آلود شدن لباس‌هایت هم نباشی. و من نه چتر داشتم و نه...

کلافه و عصبی در حالی که حسایی قهوه لازم بودم سوار ماشین شدم. راستی امروز ماشین دست من بود و بابا با مترو سر کار رفته بود. باران زده بود و کل شهر پشت یک ترافیک سنگین و بوق ممتد راننده‌های خسته و کلافه، گیر کرده بود. من هم یکی از آنها بودم. حوصله ماندن نداشتم و مدام دنبال راهی برای فرار که ترافیک را دور بزنم و از آن شلوغی سرسام آور خلاص شوم. ضبط را روشن کردم و یک آهنگ شاد گذاشتم تا کمی حال و هوایم را عوض کند. یکپهو به سرم زد خانه نروم. در آن هوای بارانی به سرم زد بروم آن طرف شهر دور دور. شیشه را کمی پایین داده بودم و بوی نم به مشام می‌خورد و کم‌کم حالم رو به بهبود می‌رفت. آسبروی رفته‌ام داشت برمی‌گشت و من آن را مدیون باران بودم. لحظه‌ای پاروی گاز گذاشتم و با سرعت در بزگراه پیش رفتم. نمی‌دانم

یکدفعه از کدام فرعی یک ماشین سبز شد و من مجبور شدم نیش ترمز بگیرم، ولی باز هم به سیر ماشین جلویی برخورد کردم و اعصابم حسایی خط خطی شد. حس می‌کردم خون به رگ‌های مغزم نمی‌رسد. از دست راننده عصبانی بودم که یکپهو سبز شده بود، ولی کسی که خلاف کرده بود من بودم. سرم را از ماشین بیرون دادم و فحش‌نثارش کردم. او هم مرا بی‌نصیب نگذاشت و عصبانی از ماشین پیاده شد. چهار شانه و قد بلند بود. با عضلاتی شش‌تکه که معلوم بود هفته‌ای چند روز باشگاه می‌رود. خواستم کم نیاورم. پیاده شدم و سینه به سینه‌اش ایستادم و ابروهایم را تاب دادم. هر چند برای دفاع از خود، قفل فرمان ماشین را پشت‌م قایم کرده بودم. راننده جوان از من بی‌اعصاب‌تر بود و شروع به فحش دادن کرد. اگر به خودم فحش می‌داد می‌گذاشتم، ولی دست روی نقطه ضعیف گذاشت و مادرم را که خط قرمز احساسم بود، تشنه گرفت و حرف‌های رکیکی نثارش کرد. من جلوی چشم‌هایم را گرفتم. دستم را دراز کردم و قفل فرمان را از پشت‌م در آوردم و نفهمیدم کی و چطور توی سرش کوبیدم. فقط می‌خواستستم فحش‌های بدش را تلافی کنم، ولی وقتی متوجه سبک‌وشش شدم که داشت از پشت سرش خون می‌چکید و آرام به گوشه ماشین کشیده داده بود. هول کردم. تا پنج دقیقه قبل داشتم سعی می‌کردم با بوی باران آرام شوم و از زندگی لذت ببرم، ولی حالا یک قاتل بودم که بی‌هیچ نقشه از قبل مشخص شده‌ای دستم به خون یک جوان چهار شانه و بلند قامت آلوده شده بود. یک دانشجو سال اول که حالا قاتل شده بود، دست و پایش می‌لرزید و قلبش تند می‌زد.

وقتی به خودم آمدم که آژیر آمبولانس و ماشین پلیس تمام محوطه را پر کرده بود و من با دست‌های خون‌آلود متهم اصلی قتل بودم. دور ماشین را انوارهای زرد رنگ خطر گذاشتند و مأمورها عکس از زاویه‌های مختلف و آلت قتل گرفتند. به مامان و بابا که خبر نداشتند من ترس سکنه هستم، داشتمند از ترس سکنه می‌کردند. فکر کردند برای خودم اتفاقی افتاده و سریع خودشان را به آنجا رساندند، ولی وقتی دانستند پسرشان قاتل شو که به طرز وحشتناکی شو که شدند و مامان همانجا غش کرد و آب قند لازم شد. فاصله خوشبختی تا مرگ برایم اندازه برداشتن و کوبیدن یک قفل فرمان توی سر جوان بود. همه چیز مثل یک کابوس است. امشب اولین شب پس از قاتل بودنم است و من سعی دارم اشک‌هایم را پشت دیوارهای بازداشته‌ام پنهان کنم.

از دست راننده عصبانی بودم که یکپهو سبز شده بود، ولی کسی که خلاف کرده بود من بودم. سرم را از ماشین بیرون دادم و فحش‌نثارش کردم. او هم مرا بی‌نصیب نگذاشت و عصبانی از ماشین پیاده شد



- نه بابا. به نگاه به ظاهر تمیز و مرتب و حجم تحقیق می‌کنن و نمره میدن. - یعنی همه معلماتون این طوری هستن؟ - خیلی هاشون اینطوری هستن. - تو چی؟ تو هم تحقیقت رو عیناً از اینترنت کپی کردی و پرینت گرفتی؟ - نه همه شو. مقدمه شو خودم نوشتم. حداقل از ۱۰ مطلب استفاده کردم و تا حدی اونا رو کم و زیاد و خلاصه کردم. در ضمن نتیجه‌گیری هم مال خودمه. با شنیدن این پاسخ کمی امیدوار شدم، اما ادامه گفت‌وگو از وجود واقعیتی تلخ در نظام آموزش و پرورش ما حکایت می‌کرد. دخترم می‌گفت: «معلم‌ها حداقل ماهی یک بار از ما تحقیق می‌خوان و اونو توی نمره ارزشیابی مستمر دخالت میدن، اما وقتی می‌پرسیم تحقیق ما چطور بود، فقط سر تگون میدن و مشخصه یا اونو نمی‌خوان یا سرسری به نگاهی میندازن و نمره میدن. بیشتر بچه‌ها اولین مطلبی که از گوگل پیدا می‌کنن عیناً کپی می‌کنن و حتی بدون اینکه فونت و شکلو عوض کنن پرینت می‌گیرن و میدن دست معلم؛ نمره‌شونم می‌گیرن. حتی به بار دو تا از هم‌کلاسی‌ها با عجله از یکی از سایت‌ها به مطلب رو همراه با لینک‌ها و قالب سایت پرینت گرفته و به معلم داده بودن. بعدش متوجه سوتی شون شده بودن، اما دیگه دیر شده بود تا اینکه معلم یکی از اونا رو صدا می‌کند و با ترس و لرز میرن پای جایی داره!»

دخترم وقتی این حرف‌ها را می‌زد صدقانه می‌خندید، اما من در افکاری تلخ غوطه‌ور بودم. پرسش‌های بی‌شماری ذهنم را آزار می‌داد. یعنی به راستی موضوع تحقیق و پژوهش و تأکید بر تربیت دانش‌آموز جست‌وجوگر تا این حد لوث شده است که گوگل به تنهایی بار آنان را به دوش می‌کشد و دانش‌آموزان با اتکا به کپی پیست‌های اینترنتی، از تحقیق و پژوهش به راحتی شانه خالی می‌کنند؟ یعنی معلم‌های ما به خود زحمت نمی‌دهند کارهای تحقیقی دانش‌آموزان را بررسی کنند و کم و کیف آن سر در بیاورند؟ و پرسش غم‌انگیزتر اینکه چرا والدین هیچ نظارتی در این زمینه ندارند و حتی گاهی از سررسوسوزی، خودشان نیز در دام چنین روندی می‌افتند و با نیت کمک به فرزندانشان، برای آنان تحقیق اینترنتی می‌نویسند؟

موضوع تحقیق و پژوهش و تأکید بر تربیت دانش‌آموز جست‌وجوگر تا حدی لوث شده است که گوگل بار آنان را به دوش می‌کشد و دانش‌آموزان با اتکا به کپی پیست‌های اینترنتی، از تحقیق و پژوهش صحیح بهر احتی‌شانه‌خالی می‌کنند!